

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

سیدموسی عثمان هستی

۲۵ اپریل ۲۰۱۲

آری! عین علی بنیاد وفات نکرده

عین علی بنیاد نمرده لیک زدنیا رفته است

آن که نامش به نکونی بیرندکی مرده است

«شاعربیترازو»

پورتال وزین "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" را بازکردم نظرم به نام عین علی «بنیاد» افتاد گرچه هر سه نویسنده ای که برای پورتال می نویسند، دوستم می باشند و حیثیت استاد را به من دارند ولی به خاطر یک دو ساعت بعد پرواز به طرف اروپا دارم فرصت نشد که نوشته های استادان قلم رادر قسمت «شیر مردآزادی» یعنی "بنیاد" بخوانم و آن نوشته هار ابرنمک ترسازم و یاب شیرینی آن نوشته هابا تأیید خود اضافه کنم.

با خودگفتم آیا فرصت نوشته رادر اروپا و افغانستان پیدا کرده می توانم یانمی توانم ولی من حیث یک فرد افغانی که به خاطر انسانیت و افغانیت سالها در زندان شاه شکنجه و توهین و تحقیر شد ولی دامن انسان و انسانیت رها نکرد دلم می خواهد زیاد بنویسم حتا از برخوردهای تندی که بامن داشت، یاد نمایم.

«بنیاد» بنیاد آزادی، انسان، انسانیت و آزادی انسان در بند بود.

به یاد دارم با دیگر رهبران شعله در زندان بود من در تخرادر مربوطات وزارت و استره محکمه مأموریت داشتم، وقتی به کابل آمدم چون انجینر عثمان روان شاد یک وقتی که شعله ئی نبود مقالات آن در جریده افغان ملت به نشر می رسید و بامن و مولانا فیضانی روان شاد در زندان بود، دوستی من با وی از همان جا آغاز یافته بود دیدن انجینر عثمان را وظیفه وجدانی خود دانسته به آنجا می رفتم.

گرچه من روان شاد عین علی «بنیاد» را قبل از انجینر عثمان می شناختم و هم معمول بود وقتی که داخل زندان می شدیم با همه دوستان احوال پرسی می کردیم و همه مارامی شناختند و ما آنها را همه موهای دراز فیلسوفی به شمول روان شاد عین علی «بنیاد» داشتند باموی های شانه کرده، لشم و چهره خندان و بشاش از کسانی که به دیدن شان می رفتند، استقبال می کردند.

این باروقتی عین علی «بنیاد» را دیدم روباتش بامن خیلی سردبود من هم عادت های عین علی بنیاد را بلد بودم سرروحیه من آن قدر تاثیر نکرد ولی حس کنجکاوی مرا آن سردی روابط برانگخت.

انجینر عثمان درتشناب بود. با موی های درازو آن قد کوتاه بالباس سراپای سیاه زیب خاص خودرا داشت غسل خودرا زده بودآمد او مرد بالادب بود. شوخی های نمکی و طنزگونه داشت.

گفت دوستان رادیدی؟ گفتم: بلی همه لطف ونوازش کردندتنها داکتر صاحب عین علی «بنیاد» برخوردارداشت. اودرست خوددوسیه داشت وچند ورق نوشته باکاربن پیپرازدوسیه کشید اول کاربن پیپرها ازبین اوراق بیرون کردهمه راشماره زدوبه من دامن لوله کردم ودجیب خودگذاشتم خدشاهد است که در همان لحظه باخودگفتم که سبب ناراحتی عین علی بنیادهمین اوراق باشدولی باخودمی گفتم که به من چه ارتباط خواهدداشت.

از زندان دوستان برآمدند صف بندی ها زیاد شد ولی «بنیاد» ودیگران دیدند که احترام من به همه دوستان یکسان است. «بنیاد» روزی با من شوخی کرده گفت:

قواره چه گوارار را کشیدی. چون روان شادمجید کلکانی دوست نزدیگ من و انجینر عثمان بود به خاطرارتباطات ما این شوخی رامی نمود، من هم گفتم:

دنبال یک فیدل می گردهم خواب دیدم که شمامی توانیدآن را به من نشان دهید.

هر دو خندیدیم، دیگرمن هیچ وقتی اورا دربرابر خودسرد وبی مهرندیدم. اگر زنده بودم خاطرات دیگرخود را هم در زمینه نوشته خواهم کرد.